

نوگل های ناشکفته

اگر همین امروز و فردا آمدند و در این جا را تخته کردند، نگویید چرا؟ ما نمی دانستیم و این حرف ها...

همین پیش پای شما، یکی از دخترانه های عزیز تشریف آورده بود این جا و می گفت که خیلی دلش برای «بابا»ی خدا بیامرزش تنگ شده و از گلدونه می خواست که جان «عمه» اش یک کاری بکند تا او بتواند «بابا»ی خدا بیامرزش را برای یک لحظه هم که شده، ببیند.

گفتم: «عزیز من! جان من! من نه رمالم، نه کفبین، نه جن گیر و نه هر چی که تو فکرش را بکنی. با شیطان هم ان شاءالله هیچ ارتباطی ندارم! تلبیکی هم نمی گذارم تا احضار روح بکنم. من فقط گلدونه ام، آن هم از نوع بی نوایش. نکنید این کارها را. فردا برنامه ی «مکت» با یک دوربین مخفی می آید این جا و کلی ذوق می کند که مچ یک رمال (!) دیگر را هم گرفته. نکند می خواهید نان ما را (نان های دیدار کالا روغنی هستند، بعضی وقت ها هم خامه ای!) آجر کنید، بیایند این یک وجب جا را هم از ما بگیرند؟»

مگر ول کن بود؟! هی جان عمه ی بنده خدا را وسط می کشید. بابا! من به چه زبانی بگویم؟ اگر جناب ناصرالدین شاه و ناپلئون بناپارت تشریف می آورند این جا، خودشان می دانند. لابد با دخترانه احساس راحتی کرده اند که آمده اند و حرف دل شان را زده اند. بنده در این مورد کاملاً بی تقصیر هستم.

خلاصه با هزار اصرار و التماس راضی اش کردم که تشریف ببرد و یک فاتحه نثار روح «بابا»ی خدا بیامرز بکند، ان شاءالله که در آن دنیا آرام باشد.

داشتم نفس راحتی می کشیدم و عرق از پیشانی می گرفتم که یک نفر با قدی که به زور به لبه ی میز می رسید، راست آمد و نشست روی صندلی روبرویی ام. نفسم داشت بند می آمد. یاد «دابی»، جن خانگی «هری پاتر» افتادم؛ با آن سر طاس و پوست چروک و رنگ سبز و چشمانی که مثل توپ پینگ پنگ از حلقه بیرون زده و گوش های بزرگ و مثلی.

تا دهانش را باز کرد و شروع به حرف زدن کرد، صدای جیغ جیغی دابی توی سرم زنگ زد.

-آدرستون را از آقای ناپلئون گرفتم؛ هر چند که ایشون گفتن، بعید می دونم کاری از دست شما بر بیاد. می گفتند، آن شماره به جای این که از او دفاع کنید، از مردم طرفداری کرده اید. ولی خب! من دیدم سنگ مفت و گنجشک هم مفت. گفتم بیایم این جا بلکه شما حرف های دل من را هم چاپ کنید.

الکل مصرف می کنند، به بیماری صرع و بیماری سندروم جنین الکلی (FASD) شش برابر بیش تر از مادرانی است که الکل مصرف نمی کنند.

حدود یک سوم کودکانی که مادرشان به الکل اعتیاد دارند، به بیماری FASD مبتلا هستند و ممکن است به

نقایص جسمانی و نیز عقب ماندگی ذهنی نیز دچار شوند. مبتلایان به FASD ممکن است از نقایص مادرزادی

قلب و مفاصل، اختلالات تکاملی مغز، اختلالات یادگیری، فلج مغزی، کمبود توجه، بیش فعالی،

افسردگی و دیگر آسیب های روانی، اختلالات خواب از جمله کاهش میزان خواب، فعالیت غیرعادی امواج

مغزی، اشکال در حرکات سریع چشم، کم وزنی، تغییر شکل اعضای بدن به ویژه صورت و مجسمه رنج ببرند.

مصرف الکل در دوران بارداری، درصد افسردگی، پارکینسون، سکت، عقب ماندگی رشد، کوچک بودن

سر و پایین بودن بهره ی هوشی را در جنین افزایش می دهد و مقدار الکلی که مادر مصرف می کند، به همان

نسبت به سیستم اعصاب کودک آسیب می رساند. احتمال ابتلا به بیماری سرطان مغز استخوان که

سرطانی نادر است، در کودکان این مادران تا ۵۶ درصد افزایش می یابد.

مادران الکلی، نوزادان مبتلا به شکاف کام و شکاف دهان به دنیا می آورند. این اتفاق در نوزادانی که مادران

آن ها به ویژه در ماه های نخست بارداری الکل مصرف می کنند، دو برابر بیش تر است.

مصرف مشروبات الکلی در سه ماهه ی سوم بارداری، بر توانایی کودک برای هماهنگی چرخه های شبانه روزی

با نشانه های نور، تاثیر می گذارد. ۷۰ درصد نوزادان مبتلا به نقص های جنینی، از مادران

الکلی متولد می شوند؛ کودکانی غیرطبیعی با نقیصه های ذهنی یا جسمی.

مصرف مشروبات الکلی خطر سقط جنین را افزایش می دهد و در یک سوم موارد، کودکان، کمی بعد از تولد

فوت می شوند. در حال حاضر میزان مصرف مشروبات الکلی در زنان

باردار در آمریکا ۱۲ درصد، در سوئد ۳۰ درصد، در فرانسه

۵۲ درصد، در استرالیا ۵۹ درصد و در روسیه ۶۰ درصد می باشد.

سر که بلند می کنم، خبری از دابی نیست.

گفتم: «می بخشید! بهتر نیست که اول خودتون رو معرفی کنید؟»

انگشتان پر چروکش را در هم فرو برد و گفت: «آقای ناپلئون می گفتند که شما هر ماه یک ویژه نامه دارید. درسته؟!»

سر تکان می دهم.

- گفتند که ویژه نامه ی این شماره درباره ی مشروبات الکلی و به قول معروف «زهرماری»، درسته؟! - بله همین طوره... خب؟! - خب نداره که. یه نگاهی به سر تا پای من بندازید.

فکر کردید نمی دونم شما را یاد چی انداختم؟ خودم را جمع و جور می کنم و سیخ روی صندلی می نشینم.

- حق دارید که یاد دابی بیفتید. فکر می کنید من نتیجه ی چی هستم؟

سر تکان می دهم که یعنی نمی دانم.

نفس عمیقی می کشد و می گوید: «نتیجه ی هوس های یه مادر الکلی»

دست فرو می برد توی جیبش و کاغذی را درمی آورد و می دهد دستم. کاغذ هم مثل دست هایش پر از چروک

است. چند جایش لکه های روغن و رب دارد. آن قدر قدیمی و تا خورده است که بعضی کلمات کمرنگ یا محو شده اند. بعضی خط ها با خودکار آبی نوشته شده و

بعضی با خودکار قرمز.

منتظر است که من خوب براندازش کنم.

بغضش را فرو می خورد و توی چشم هایم نگاه می کند و می گوید: «لطفاً توی دخترانه چاپش کنید. این حاصل

مطالعه ی منه. هر وقت مطلب جدیدی می خونم به این برگه اضافه می کنم.»

توی برگه نوشته:

«احتمال ابتلای فرزندان مادرانی که در دوران بارداری

